



یک ایدئولوژی در میان ایدئولوژی‌ها

گفت‌وگو با: خشایار دیهیمی

اعتماد ملی، ش ۱۱۶، ۸۵/۴/۵



چکیده: ایشان در این گفت‌وگو سعی در معرفی لیبرالیسم دارد: و معتقد است در کشور به لیبرالیسم جفا شده است. تصور درست از لیبرالیسم این است که دو نوع لیبرالیسم وجود دارد. یکی لیبرالیسم دوره روشنگری و دوم دوره پساروشنگری. مشخصه اولی، تساهل، فردگرایی، عقل‌گرایی و تجربه‌گرایی است. تساهل و عقل، مبنای دیدگاه اخلاقی لیبرالیسم را تشکیل می‌دهد. در آخر مدعی می‌شود که لیبرالیسم به فردگرایی و آزادی، عمیقاً معتقد و ملتزم به عدالت است و از آن غفلت نکرده است. نهایتاً می‌گوید لیبرالیسم را در جامعه کنونی نباید مانند ایدئولوژی در میان ایدئولوژی‌های دیگر ارائه داد تا منجر به تنوع و تکثر شود که خواسته لیبرالیسم است.

رساله جامع علوم انسانی

به اتفاق آرا اولین ایده لیبرالیسم در کتابی با عنوان «نامه‌ای در باب تساهل و مدارا» نوشته جان لاک است. اما چرا این کتاب نقطه شروع محسوب می‌شود؟ تساهل اساس لیبرالیسم است چرا که لیبرالیسم از آن شروع شده است. جوامع در دوره قرون وسطی تقریباً یکپارچه و یک دست بودند و هر جامعه اعتقاداتی تقریباً مشترک و حتی بنابر یک اجماع کامل داشتند. اما به مرور زمان به دلیل ارتباطاتی که جوامع با یکدیگر پیدا کردند و تنوع و تکثر بیشتری که در دل این جوامع پدید آمد، تنش‌هایی ایجاد شد که ثبات و پایداری جامعه را تهدید می‌کرد و در نتیجه نوعی احساس مخاطره و فقدان امنیت به کسانی که در این جوامع زندگی می‌کردند دست داد. این تجربه و این احساس خطر در نامه جان لاک متبلور شد و راه حل آن تساهل

بود، یعنی در واقع همدیگر را تحمل کردند؛ به این صورت که ما دیگران را با باورها و اعتقادات دینی متفاوت، دشمن خود نپنداریم. بنابراین تساهل برای آن جوامع نوعی ضرورت بود.

باید توجه داشت که لاک در حوزه‌ای که مسیحیت، دین غالب بود سخن می‌گفت و بنابراین استدلالش را مبتنی بر آن می‌کرد تا بگوید تساهل جزو اصول دین ماست. اما لاک در بخش‌های بعدی استدلالش صرفاً بر عقل و منطق اتکا می‌کند نه بر شرع و وحی. اینجا نقطه شروعی است که لیبرالیسم در مسیری می‌افتد که با شتاب در آن پیش می‌رود. اگر در لاک بخشی از این استدلال بر دین استوار بود و بخشی بر عقل، وقتی به دوره روشنگری می‌رسیم همه چیز مبتنی بر عقل می‌شود. لیبرالیسم در نقطه شروع مبتنی بر احترام و حرمت عقل بوده است یعنی حقیقت واحد است و عقل آن را کشف می‌کند و عقل هم در میان آدمیان مشترک است و به همین دلیل ما منطق‌مان یکسان است.

لیبرالیسم زاده پلورالیسم و تکثر و به رسمیت شناختن آن بود. اما در دوره روشنگری به جای آن که پلورالیسم به عنوان امر واقع پذیرفته شود گفته شد که این پلورالیسم به دلیل به کار گرفته نشدن عقل به وجود آمده و زاده باورهای نادرست و خرافات است. اگر عقل به درستی به کار گرفته شود می‌شود به یک اجماع رسید در حالی که این اجماع اساساً پلورالیسم را نفی می‌کند.

مبنای لیبرالیسم دوره روشنگری این است که، پس از اعتقاد مطلق به عقل برای اینکه عقل بتواند کاشف حقیقت باشد، ما نیازمند آزادی بیان و آزادی اندیشه و بازار آزاد اندیشه‌ها هستیم. اما از دوره روشنگری که می‌گذریم این مشکل به وجود می‌آید که، با وجود اعتقاد به عقل و بازار آزاد اندیشه، باز ما به یک حقیقت واحد نمی‌رسیم و حقایق متعددی وجود دارد که در حدی هستند که می‌توانند با یکدیگر هم‌اوردی کنند. ما باید بپذیریم که عقل در عین این که کاشف حقیقت و تنها ابزار برای کشف حقیقت است، اما عقل خطاپذیر هم هست؛ از طرفی عقل می‌تواند رشد هم بکند که این اعتقاد تازه‌ای در لیبرالیسم است یعنی این که بپذیریم عقل ما ناقص است و نمی‌تواند همه حقایق را کشف کند. اما آنچه که عقل مشترک و عمومی بر آن صحنه می‌گذارد حتی اگر خطا باشد خطایش فاحش نیست و بعداً از طریق رشد عقل می‌توان این خطاها را تصحیح کرد. در واقع در اینجا باز نوعی مقایسه وجود دارد با آنچه در علوم تجربی می‌گذشت.

بازتاب اندیشه ۷۶

یک‌ایدئولوژی
در میان
ایدئولوژی‌ها

این سؤال مطرح است که «چرا با وجود این که ما می‌گوییم عقل می‌تواند کاشف حقیقت حتی حقایق نسبی باشد باز افراد به شیوه‌های مختلفی دوست دارند زندگی کنند و این همه سبک‌های زندگی (style of life) مختلف وجود دارد؟ بیان می‌دارد که: ما برای آن که در علوم تجربی به حقیقت برسیم، مدام آزمایش می‌کنیم. از نظر میل در عرصه جامعه هم زندگی افراد و راه‌های متنوعی که در پیش می‌گیرند در حکم همین آزمایش‌ها هستند. بنابراین، این تنوع آزادی دادن به افراد که خطا بکنند و راه‌های مختلف را بیازمایند به این دلیل است که، هنوز خطا از درست مشخص نیست. هر کس آن جوری که بلد است راه خودش را برود و ما مانع آنها نشویم جز در مواقعی که می‌تواند مخاطره آفرین باشد که آن هم اصل صدمه است. اما این که صدمه چیست و چه کسی باید تشخیص بدهد که کدام عمل صدمه است و کدام نیست خود بحثی بسیار جدی و اساسی است که از آن عبور می‌کنیم.

با وجود این اعتقاد به عقل و این که عقل می‌تواند کاشف حقیقت باشد و با وجود آزادی بیان و عقیده، بازار اندیشه‌ها، کشف اصول اخلاقی و... باز هم هم‌گرایی رخ نداد و این اتفاق که آدم‌ها دائماً به همدیگر نزدیک‌تر، اعتقادات بیشتر مشترک و باورها شبیه‌تر به هم شوند پیش نیامد؛ در آن جاهایی که به لیبرالیسم باور آورده شد به جای هم‌گرایی، واگرایی رخ داد و تکرر بیشتر شد. باید تدبیری اندیشید تا بازار منجر به منازعه و تهدید امنیت جامعه نگردد، در اینجا بود که بحث اصلی در لیبرالیسم به این سمت کشیده شد که دولت باید چگونه باشد و میزان دخالت دولت، باید تا چه حدی باشد؟ پاسخ لیبرالیسم باز بنابر آن نگاه اخلاقی‌ای بود که هسته مرکزی لیبرالیسم است.

برخی چنان اندوید و آلیسم یا فردگرایی لیبرالیسم را تعبیر می‌کنند که انگار فردگرایی یعنی به همدیگر بی‌اعتنا بودن که به تبع آن هیچ‌گونه همبستگی انسانی وجود نخواهد داشت. اما این در واقع اتمیسم اجتماعی است یعنی آدم‌ها بشوند اتم و هر کس به دنبال کار خودش برود، بی‌اعتنای دیگران که چنین چیزی اصلاً در لیبرالیسم وجود ندارد. حتی در بین همه لیبرتارین‌ها - که یک نوع افراطی از لیبرالیسم هستند و تقریباً به نوعی به آنارشیزم نزدیک می‌شوند و می‌خواهند دولت را حذف کنند تا همه چیز شخصی و خصوصی باشد - این نگاه اخلاقی همچنان محفوظ است.

اگر جهان را این‌گونه ببینید که این لیبرالیسم طبیعت آدمی را بر مبنای عقل برای شما روشن کند، این یک منظر فلسفی خاص است که برای همه و جوه مشکلات و مسائل بشری

پاسخی دارد و در این سطح این لیبرالیسم جامع، یک ایدئولوژی در میان ایدئولوژی‌های دیگر خواهد بود. لیبرالیسم نمی‌تواند ایدئولوژی دولت باشد، چرا که بسیاری از آدم‌ها این نتایج را پذیرفته‌اند که در کنار هم مسالمت‌آمیز زندگی کنند اما آن نگاه فلسفی را نمی‌پذیرند؛ یعنی ممکن است کسی ایمان و وحی را برتر از عقل بداند و دستگاه فلسفی لیبرالیسم را نپذیرد، اما به روابط و قواعدی که گذاشته شده است تا بتواند مسالمت‌آمیز و در امنیت زندگی کند تن داده باشد. در اینجا بود که لیبرالیسم سیاسی مطرح شد و مهم‌ترین مطرح‌کننده لیبرالیسم سیاسی (political liberalism) که اصلاً با کتاب او این اصطلاح رواج یافت جان راولز بود. لیبرالیسم در جامعه ما به گونه‌ای معرفی شده که گویی به عدالت بی‌اعتناست و فقط آزادی است که خود به خود می‌رود و به عدالت منجر می‌شود. در حالی که در اندیشه لیبرالی برابری است که پشتوانه آزادی است، یعنی برابری مقدم بر آزادی است؛ برابری همه، یعنی عدالت. انسان‌ها برابرند و بنابراین نمی‌توانند امتیازی نسبت به یکدیگر داشته باشند. برای همین است که شما نمی‌توانید برده بگیرید یا بگویید که مرد برتر از زن است و یا هیچ‌گونه تبعیضی قایل شوید. اساس لیبرالیسم برابری است اما نه به معنای سوسیالیستی آن. در سوسیالیسم مسأله فقط توزیع ثروت است که در برابری یا عدالت بر آن تأکید می‌شود. در اینجا برابری فرصت‌ها مطرح است، یعنی امکان پروراندن توانایی‌های شخصی و امکان رفتن به دنبال آنچه می‌خواهیم. بنابراین برابری در اینجا امکان‌های برابر ایجاد کردن است و امکان برابر هم صرفاً توزیع ثروت به دست نهادی مثل دولت نیست.

راولز حتی تا اینجا پیش رفت که گفت: شما باید قاعده و قوانینی بگذارید که حتی مزایای طبیعی آدم‌ها مثل هوش را جبران کند، چون بر آن فردی که مورد بی‌مهری طبیعت قرار گرفته است نباید جفا شود. ما در وضع نخستین قرار داریم و می‌خواهیم جامعه‌ای را شکل دهیم و با همدیگر توافق کنیم که قواعدی در جامعه ما حاکم باشند که عادلانه باشند. می‌گوییم قوانین و قواعد را به نفع ناب‌خوردارترین آدم‌ها تنظیم بکنیم و تبعیضی در قاعده بگذاریم نه به این معنا که به ناب‌خوردارترین‌ها حداکثر را بدهیم، اما حفاظتی می‌گذاریم که ناب‌خوردارترین و کم‌مزیت‌ترین آدم هم نابود نشود و این بر این‌که به آن کسی که توانایی بیشتر دارد بیشتر بدهیم اولویت دارد. اگر ما به لیبرالیسم اعتقاد داشته باشیم، باید آن را به عنوان یک ایدئولوژی در میان ایدئولوژی‌های دیگر تبلیغ و ترویج کنیم که این راه تجربه کردن تنوع و تکثری است که می‌توان از آن حمایت کرد.

بازتاب اندیشه ۷۶

یک ایدئولوژی
در میان
ایدئولوژی‌ها

● اشاره

ایشان ادعا می‌کند که تساهل و کتاب‌نامه‌ای در باب تساهل و مدارای جان لاک اولین ایده لیبرالیسم است، درحالی‌که برخی نویسندگان غربی از جمله صاحب کتاب لیبرالیسم غرب ظهور و سقوط معتقد است سرآغاز لیبرالیسم از دوران رنسانس شروع می‌شود و مهم‌ترین آموزه‌های اولیه آن فردگرایی و انسان‌گرایی است.^۱ مهم‌ترین ارزش‌های لیبرالی در ابتدا آزادی و بعد از آن و مبتنی بر آن مداراست. به تعبیر دیگر «هسته متافیزیکی و هستی‌شناختی لیبرالیسم فردگرایی است و تعهدات آشنای لیبرالی نسبت به آزادی و مدارا و حقوق فردی از همین مقدمه ناشی می‌شود».^۲ بنابراین برخلاف نظر سخنران، لیبرالیسم زاده پلورالیسم و تکثر و به رسمیت شناختن آن نبود؛ بلکه حاصل نوعی نگاهی هستی‌شناختی به انسان و باز تعریف مجدد او بود و طبقاً این نوع انسان‌شناسی جدید اخلاق و سیاست و حقوق جدیدی برای انسان تعریف می‌کرد. بنابراین نگاه لیبرالیسم هم مثل همه ایدئولوژی‌ها نگاهی اخلاقی به انسان دارد، ولی نگاهی مبتنی بر آموزه‌های هستی‌شناختی و انسان‌شناختی و معرفت‌شناختی ویژه خودش.

عقل‌گرایی لیبرالیسم در آخر به شکاکیت منتهی شد، عقل نه کاشف حقیقت بلکه تنها نشان دهنده راهی است که انسان را به مقصود می‌رساند نه بیشتر. عقل فقط وسیله است «کار عقل این است که چگونگی ارضاء خواهش‌ها، سازش دادن آنها با یکدیگر و با خواهش برای همان چیز از سوی دیگران را معین کند».^۳

همان‌طور که خود ایشان اعتراف می‌کند، عقل‌گرایی مقید به تجربه‌گرایی شد و در عرصه علوم اجتماعی و سیاست به آزادی فرد و جامعه برای تجربه آنچه تصور می‌کند درست است انجامید و این همان تناقضی است که لیبرالیسم گرفتار آن است؛ از یک طرف حقیقتی جز خواست انسان وجود ندارد، از طرف دیگر امکان برآوردن و عمل به همه خواسته‌ها وجود ندارد و لذا قیدی به آزادی می‌زنند و آن صدمه نزدن به دیگران است؛ ولی آن‌را نمی‌توانند معنی کنند و حدود آن‌را معین کنند. آیا فقط صدمه جسمی را شامل می‌شود یا صدمات روحی و روانی و عقیدتی را هم شامل است به این معنی که ممکن است کسی از عقاید دیگران صدمه روحی و روانی ببیند و تحمل آنها او را به بیماری‌های روانی دچار کند نسبت به این صدمه را چگونه باید برخورد کرد؟ و شاید به همین سبب است که ایشان نیز وقتی به اینجا می‌رسد به گونه‌ای از آن عبور می‌کند و وارد بحث نمی‌شود.

ایشان معتقد است که لیبرالیسم نگاهی اخلاقی به انسان دارد و اخلاق‌گر اخلاقی است که مبتنی بر همان تساهل؛ ولی نمی‌گوید که چگونه اخلاقی را اثبات می‌کند؟ لیبرالیسم نهایتاً

۱. آریلاستر آنتونی، لیبرالیسم غرب ظهور و سقوط، ترجمه عباس نجهر، تهران نشر مرکز چاپ سوم،

۳. همان، ص ۵۱

۲. همان، ص ۱۹

۱۳۷۷، ص ۱۴۰

به سوی اندیشه حاکمیت امیال سوق پیدا می‌کند «مفهوم لیبرالی ماهیت انسان افعال انسان را ناشی از انرژی طبیعی تمنیات و امیال ذاتی او می‌داند که فعالانه از درون می‌جوشد»^۱. خواست مردم ملاک اساسی در تعیین نوع رفتارهای آنان در همه زمینه‌ها از جمله اخلاق است. خواستها برابرند و هیچ ترجیحی نسبت به یکدیگر ندارند، هر کس بر اساس خواستهای خویش به داوری اخلاقی در مورد همه امور می‌پردازد و ملاکی برای رد آن نیز وجود ندارد.

ایشان در باب لیبرالیسم و عدالت معتقد است که لیبرالیسم معتقد به برابری است و آن نیز یعنی عدالت. درحالی‌که برابری، مفهومی غیراز عدالت است. در مواقعی برابری می‌تواند نمودی از عدالت دربرداشته باشد، ولی همیشه برابری مساوی با عدالت نیست. ایشان بر اساس نظریه عدالت راولز تفسیر خاصی از برابری ارائه می‌کند. یعنی توزیع عادلانه فرصتها و براین اساس توصیه می‌کند امکاناتی به فقرا داده شود که نابود نشوند. تقریباً همان طرحی که دولت‌های رفاهی بعد از جریان کمونیسم اجرا کردند. لکن باید گفت این طرح در حقیقت اصلاحیه‌ای بود بر لیبرالیسم و مکانیسم بازار، که برخلاف ایده اصلی و محوری لیبرالیسم و شعار اساسی آن یعنی آزادی و عدم دخالت دولت بود. بر اساس ایده مکانیسم بازار تنظیم قواعد و تبعیض در قانون به نفع نابخوردارها وضع کردن خلاف اصل است.

در انتها ایشان توصیه به ترویج لیبرالیسم به گونه‌ای خاص به عنوان ایدئولوژی می‌دهد، درحالی‌که تصویر روشنی از لیبرالیسم در دست نیست «ویژگی‌های لیبرالیسم بسیار بفرنج‌تر و مبهم‌تر از آنی است که اغلب لیبرال‌ها مایل به بازشناسی آن هستند و میراث آن برای ما کمتر از آنچه تصور می‌رود سودمند است»^۲. می‌توان به ارزش‌هایی مانند آزادی و مدارا و عقل معتقد بود، بدون این‌که در دام مبانی هستی‌شناختی و انسان‌شناختی لیبرالیسم گرفتار شده، کشتی شکسته لیبرالیسم توان نجات و سعادت انسان را ندارد و اصول و مبانی دیگری لازم است.